

همیشه دعا کنید! در دعای آن چیزی را بخواهید که مطابق خواست روح القدس است. مسائل و مشکلات خود را به او بگویید و با اشتیاق و شور زیاد برای تمام ایمانداران دعا کنید. برای من هم دعا کنید تا وقتی از خدا سخن می‌گویم و این را بیان می‌کنم که غیر بیهودیان هم می‌توانند نجات یابند این را به درستی بتوانم بیان کنم. در واقع برای همین بشارت است که حال در زندان بسر می‌برم ولی دعا کنید که در زندان هم به این بشارت ادامه دهم

«ما گیر افتادیم»!

این آخرین چیزی بود که در کتاب خاطرات کاپیتان اسکات در آخرین ماجراجویی او در نیمکره جنوبی ثبت شده است. خیلی دور نیست از زمانی که کاپیتان اسکات و تیم همراه او در برف و سرما بودند. قدرت مردان کاپیتان اسکات کافی نبود تا در مقابل طبیعت وحشی نیمکره جنوبی بتوانند کاری پیش برند. راهی برای ادامه دادن نبود همه آن‌ها باید می‌مردند

از یک نظر این داستان کاپیتان اسکات و سفر او، یک چیزی را به یاد ما مسیحیان روی این کره خاکی می‌آورد. هنگامی که دشمنان در مقابل ما به برتری می‌رسند. برخی اوقات همه چی به بن‌بست می‌رسد و دیگر هیچ امیدی نیست برای ادامه دادن راه و برای یک پایان خوش. پولوس رسول اسپر شده بود! در زندان او نمی‌توانست در مقابل قدرت کشور دیگر ایستادگی کند. اینجا بود که دیگر نمی‌شد ادامه داد. تبلیغ دین خدا در تمام دنیا در مقابل چشم انسان‌ها و در یک زندان سنگی رو به پایان بود ولی آن چیزی که برای پولوس پیش آمد تا به امروز برای خیلی از مسیحیان دیگر هم پیش آمده است. عیسی اینطور پیش‌گویی کرده است. از دیرباز تعقیب کردن مسیحیان ادامه داشته و بیشتر هم شده است. ابراهیم فیروزی و... مسیحیان ایرانی هستند که نام آن‌ها شناخته شده است و آنها پاستورهای ایرانی هستند که در اسارت بسر می‌برند. و خیلی از کسان دیگر که اسمی از آن‌ها نیست در ایران و خیلی جاهای دیگر دنیا در همین وضع به سر می‌برند. شیطان بیکار نمی‌نشیند تا انسان‌ها کلام خدا را بشارت بدهند و نجات یابند. او می‌خواهد که آن‌ها را ساکت کند. اگر همچین چیزی صحت دارد پس ما نباید شگفت زده شویم وقتی این حس را بکنیم که از طرف بدی‌ها تحت فشار هستیم. حتی اینجا در اروپا که آزادی وجود دارد هم از طرف جامعه ما مسیحیان تحت فشار هستیم. شاید برای کسی این فشار از طرف خویشاوندان او باشد که بخاطر دین جدیدش به او توهین می‌کنند و او را ترد می‌کنند چون آن‌ها مسلمان هستند. گاهی تحت فشار قرار می‌گیریم و بعضی انسان‌ها ایمانشان را از دست می‌دهند و بعد باید دوباره و دوباره در این مورد صحبت بشود و این را عنوان کنیم که اساساً این مسائل چه ربطی با ایمان دارد. بدترین اتفاقی که ممکن است بیفتد این است که بی‌ایمانی برای شما پیش بیاید. بله شیطان قلب یک نفر را فقط تسخیر نمی‌کند بلکه او همه چیز را نابود می‌کند و ایمان ما به مسیح را ضعیف می‌کند و یا باعث از دست رفتن این ایمان به طور کلی می‌شود. یا این را بوجود می‌آورد که شاید ما نباید به واسطه عیسی نجات یابیم. در این لحظه باید حرفی که کاپیتان اسکات زد را برای تمام کلیسا بگیریم: گرفتار شدیم!! بعد راه نامعلوم می‌شود. ما نمی‌دانیم چطور می‌شود ادامه داد. در این جاست که برای بعضی این ایمان به خدا ضعیف می‌شود. و ما فقط به سرشت و ذات خودمان ایمان می‌آوریم و ایمان به مسیح و رستخیز او از ضعیف می‌شود. ما چکار باید بکنیم؟

در آخرین کلام کاپیتان اسکات در کتاب خاطراتش می‌خوانیم: ما هیچ راهی دیگر نداریم جز اینکه خودمان را به دست سرنوشت بسپاریم! خدا را شکر که ما مسیحیان خودمان را بدون هیچ واکنشی و بی‌امید به سرنوشت تسلیم نباید بکنیم. در نامه پولوس رسول به افسسیان یک چیز دیگری گفته می‌شود نسبت به گفته کاپیتان اسکات. در یک موقعیت ناامیدانه پولوس ما را به چالش می‌کشاند: بیدار بمانید و دعا کنید! او می‌بایست ما را به چالش می‌کشید تا ما به راه اشتباه راهنمایی نشویم، چون معمولاً این خیلی سریع پیش می‌آید که آدم در موقعیت ناامیدی و سخت به راه خطا هدایت می‌شود. هر روز ما با این عکس‌ها روبه‌رو می‌شویم و بر آن‌ها باید چیره شویم. ولی برخی اوقات بعضی چیزهایی تو زندگی پیش می‌آید که دنیای ما را عوض می‌کند. این چیزها معمولاً ما را خیلی غمگین می‌کنند و ما قدرتی در مقابل آن‌ها در خودمان دیگر نمی‌بینیم. و بعد ما این مبارزه کردن در مقابل این چیزها را هم دیگر نمی‌خواهیم. و بعد چشم‌هامان را بر روی خدای زنده می‌بندیم. و گوش‌هامان هم بسته می‌شوند ما دیگر کلام خدا را نمی‌شنویم که می‌تواند در شرایط اضطراری کمکمان کند. با چشم و گوش بسته این تصور در ما ایجاد می‌شود که دعای ما نیز به هیچ جایی نمی‌رسد. و ما دعای خودمان را اینطور می‌بینیم که مثل صحبت کردن با خودمان می‌ماند. اگر محبت ما فقط به چیزهای قابل لمس باشد بعد سریعاً این موضوع پیش می‌آید که در کلیسا ما این همه جان می‌کنیم و زحمت می‌کشیم و بعد بدون دعا شب هنگام به خواب می‌رویم. یک چیز کاملاً متفاوتی را پولوس رسول دارد بیان می‌کند. از خیلی از نامه‌های او ما این را می‌توانیم دریابیم که او همیشه و همیشه ما را به دعا کردن دارد دلخوش می‌کند. درست مثل همین متن که ما خواندیم. بیدار بمانید و دعا کنید! و این کار را با سماجت انجام دهید! وقتی پولوس رسول همچین چیزی را می‌گوید خودش نیز همچین کاری را انجام داده است چون می‌داند دعاها را ما به ناکجا آباد نمی‌رسد. و ما نیز این را می‌دانیم در مقابل این دعا‌های ما خداوند زنده قرار دارد. و وقتی خیلی اتفاقات در درون ما و در برابر ما اتفاق می‌افتد ما باید این را بدانیم که ما در مقابل خداوند قرار داریم و اوست که بی‌نهایت قدرت دارد و اوست که می‌تواند این موقعیت را برای ما عوض کند! وقتی پولوس از ما می‌خواهد که بیدار بمانیم او می‌خواهد از ما که چشمان روح و جان خود را بگشاییم و متوجه این شویم که چه عظمتی در مقابل ما قرار دارد و ما به اوست که دلگرم هستیم. ما گاهی اوقات کور هستیم ما دیگر او را نمی‌شناسیم و برای همین هم دست از دعا می‌کشیم. ولی وقتی چشمان را به روی خدا باز کنیم و دهان به دعا باز کنیم و ایمان داشته باشیم که خدا ما را می‌شنود و دعای ما را قبول می‌کند، باید بیدار ماند و دعا کرد... بعد این قضیه پیش می‌آید که خدا فقط چشمان ما را نمی‌گشاید تا او را ببینیم بلکه ما درک پیدا می‌کنیم و از درون خودمان بیرون می‌آییم و باقی چیزها را می‌بینیم. ای پدر عزیز آسمانی ما چشمان ما را باز کن و او با اغوشی باز و قلبی سرشار از محبت ما را می‌پذیرد و ما می‌توانیم چیزهای دیگر را نیز ببینیم. دعای ما در ما بیدار شده و ما را با چیزهای دیگر ضروری روبه‌رو می‌کند. او خیلی از اسیران را دیدار می‌کند که بخاطر ایمانشان اسیر هستند و شکنجه می‌شوند برخی هم به قتل می‌رسند شفاعت خواستن ما برای این چیزهاست. در نامه افسسیان پولوس درخواست می‌کند که جماعت برای او نیز دعا کنند و ذهن شما به این جهت می‌رود که او دعا می‌طلبد برای رهایی از زندان ولی او دعا می‌کند که در این زندان هم بتواند کلام خدا را بشارت دهد. او از این قضیه به عنوان یک فرصت استفاده می‌کند تا انجیل را بشارت دهد و این کار را می‌کند تا شیطان نتواند دوباره جان بگیرد. شیطان همه تلاشش را کرد تا پولوس نتواند به بشارتش ادامه دهد، برخی اوقات با بستن راه او و برخی اوقات با ایجاد خطاها او را در تنگنا گذاشت و برای همین هم دعا کردن برای ما مهم و ضروری است. در بیت قبلی که خواندیم این روشن است که پولوس از دعا کردن به عنوان یک اسلحه در مقابل با سختی‌های این جهان یاد می‌کند. ما در برابر گوشت و خون نمی‌جنگیم بلکه در برابر قدرت و خشونت. این دعا نیز اسلحه‌ای است در برابر این چیزها و ما نیاز داریم که به خدای زنده دعا کنیم و از او بخواهیم و به او التماس کنیم و او هم همین را از ما می‌خواهد. مطمئناً خیلی چیزها بدون دعای ما وجود خواهد داشت ولی او می‌خواهد که ما به او تلفن بزنیم و او می‌خواهد که ما برای او بکنیم و درگیر شویم

کاپیتان اسکات در قبر یخی خودش مرد. او مرد چون راهی دیگر برای خروج از بحران نداشت و او می‌بایست خودش را به تقدیر تسلیم کند. ولی ما مسیحیان زندگی می‌کنیم هنوز پس از گذشت 2000 سال برخی مسیحیان الان در حال فرار هستند و تحت تعقیب هستند ولی این آن‌ها را قوی‌تر کرده است چون آن‌ها به ناکجا و به هیچ دعا نمی‌کنند. ما گرفتار نیستیم هرگز! روبروی ما و کنار ما و در درون ما خدای زنده قرار دارد که در ما و قفس یخی ما وارد شده و زندگی می‌کند! امین